

**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010803**

**موضوع**: تمکن از تصرّف /شرایط مال زکوی /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## حجیت شهادت به فساد مذهب

در جلسه گذشته بیان شد: شهادت ائمه رجال به تخلیط راوی یا فساد مذهب یا غلو، حجیت تعبدی ندارد زیرا این امور اجتهادی و حدسی است. همچنین بیان شد: این معنا با فساد مذهبی که با فطحی بودن یا ناووسی بودن یا واقفی بودن متفاوت است زیرا این امور، مفهوم محدّد و مبیّن دارند بر خلاف غلو که مفهوم روشنی درباره آن نیست. برخی از دوستان سوال کردند چه تفاوتی بین غلو و سایر فساد مذهب ها وجود دارد؟ برای روشن تر شدن مطلب آن را توضیح بیشتری می دهیم.

### تفاوت بین غلو و سایر مذاهب فاسده

فطحیه و واقفیه و ناووسیه قائل به دیدگاه ها و اعتقاداتی هستند که روشن است اعتقاد آنها چیست و فطحی خود را فطحی، واقفی خود را واقفی و ناووسی خود را ناووسی می داند. هر چند گاهی از اینکه به نام خاصی مشهور شوند، اباء داشتند. مثلا برای واقفه اسم هایی مانند ممطوره گذاشته شده که به علت سبّ بودن این اسامی، دوست ندارند متصّف به این اسم شوند. این نوع فساد مذهب ها بر خلاف غلوّ به معنای از حد در گذراندن است. زیرا اینکه چه چیزی حدّ است و چه چیزی از حد در گذراندن است، امر نامشخّصی است و مصادیق مختلفی برای غلو در روایات و عبارات ائمه رجال داریم.

#### مصادیق غلو در روایات و کلمات ائمه رجال

مرحله بالای غلو اله دانستن ائمه علیهم السلام است. در حدیث اربعمأه وارد شده است: إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عَبِيدٌ مَرْبُوبُونَ وَ قُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُم‏[[1]](#footnote-1) از این روایت استفاده می شود غلوّ منهی صرفا این است که کسی ائمه علیهم السلام را خدا بداند. این یک مرحله از مراحل غلو است که مرحله بالای آن تلقی می شود.

یک مرحله پایین غلو این است که مرحوم صدوق از شیخش ابن ولید نقل می کند: أَوَّلُ دَرَجَةٍ فِي الْغُلُوِّ نَفْيُ السَّهْوِ عَنِ النَّبِيِّ ص[[2]](#footnote-2)‏ به این معنا که کسی که قائل باشد از پیامبر ص و امام ع سهو صادر نمی شود، غالی است. به همین معنا نیز در روایات مطرح شده است.[[3]](#footnote-3)

یکی از دیدگاه هایی که درباره غالیان مطرح است این است که ائمه علیهم السلام «لا میراث له» هستند یا به وسیله اعداء نمی میرند و اعتقاد داشتند که امام حسین علیه السلام شهید نشدند «و لکن شبّه لهم». مرحوم صدوق در کتاب اعتقادات، در بحث اعتقاد درباره غلو می فرماید: ما اعتقاد داریم که ائمه علیهم السلام شهید شدند و تک تک نحوه شهادت ائمه را بیان می کند و قاتلین آنها را نام می برد.[[4]](#footnote-4) این دیدگاه که ائمه شهید نشدند، از زمان امام صادق علیه السلام مطرح است و حتی در زمان غیبت نیز همین دیدگاه مطرح است و در برخی توقیعات سوال شده که آیا واقعا امام حسین علیه السلام شهید شده است؟ و در پاسخ از ناحیه مقدسه آمده است: أَمَّا قَوْلُ مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْحُسَيْنَ ع لَمْ يُقْتَلْ فَكُفْرٌ وَ تَكْذِيبٌ وَ ضَلَالٌ[[5]](#footnote-5)

اما غلو منحصر به این دیدگاه حادّ نیست و همانگونه که بیان شد، دیدگاه پایینی نیز دارد که ابن ولید اولین درجه غلو را نفی سهو از نبی ص می داند.

### کلام قاموس الرجال: اختصاص غلوّ به ترک عبادت

صاحب قاموس الرجال در مقدمه کتاب، فصلی را با این عنوان آورده است: «الفصل الرابع و العشرون في دفع الوهم عن القدماء في معنى الغلو»[[6]](#footnote-6) سپس می نویسد:

كثيرا ما يردّ المتأخّرون طعن القدماء في رجل بالغلوّ بأنّهم رموه به لنقله معجزاتهم. و هو ردّ غلط، فانّ كونهم- عليهم السلام- ذوي معجزات من ضروريّات مذهب الإمامية، و هل معجزاتهم وصلت إلينا إلا بنقلهم؟ و إنّما مرادهم بالغلوّ ترك العبادة اعتمادا على ولايتهم- عليهم السلام- فروى أحمد بن الحسين الغضائري، عن الحسن بن محمّد بن بندار القمّي، قال: سمعت مشايخي يقولون: إنّ محمّد بن اورمة لما طعن عليه بالغلوّ بعث إليه الأشاعرة ليقتلوه، فوجدوه يصلّي الليل من أوّله إلى آخره، ليالي عدة، فتوقّفوا عن اعتقادهم.

بيان: المراد بالأشاعرة الأشاعرة نسبا- أي أحمد الأشعري و ذووه- لا الأشاعرة مذهبا، الأشعري المعروف و أتباعه. و عن فلاح سائل عليّ بن طاوس، عن الحسين بن أحمد المالكي، قلت لأحمد بن مالك الكرخي: عما يقال في محمّد بن سنان من أمر الغلوّ، فقال: معاذ اللّه! هو و اللّه علّمني الطهور

نقل اخیر ذیلی دارد که صاحب قاموس الرجال آن را نیاورده است: «وَ حَبْسَ الْعِيَال‏»[[7]](#footnote-7)

ایشان در ادامه می نویسد:

و عنون الكشّي جمعا، منهم عليّ بن عبد اللّه بن مروان، و قال: إنّه سأل العيّاشي عنهم، فقال: «و أمّا عليّ بن عبد اللّه بن مروان، فانّ القوم- يعني الغلاة- يمتحنون في أوقات الصلاة، و لم أحضره وقت صلاة».

و عنون الكشّي أيضا الغلاة في وقت الهادي- عليه السلام- و روى عن أحمد بن محمّد بن عيسى، كتبت إليه- عليه السلام- في قوم يتكلّمون و يقرءون أحاديث ينسبونها إليك و إلى آبائك، قال: و من أقاويلهم أنّهم يقولون: إنّ قوله تعالى: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهى‏ عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ» معناها رجل، لا ركوع و لا سجود، و كذلك الزكاة معناها ذلك الرجل، لا عدد درهم و لا إخراج، و أشياء من الفرائض و السنن و المعاصي، فأوّلوها و صيّروها على هذا الحدّ الذي ذكرت لك ... الخبر.

در این نقل، برخی از غلات مراد از صلاه را گویا ولایت دانستند. همچنین فحشا و منکر را بر مخالفان اهل بیت علیهم السلام تطبیق می کنند.

#### اشکال: وجود اتهام به غلو به معانی دیگر

هر چند یکی از مراحل غلوّ به این نحو بوده که عبادت را ترک می کردند اما این مطلب صحیح نیست که تمام مراحل غلوّ، همین مرحله باشد. مثلا در رجال نجاشی درباره محمد بن سنان دارد:

و ذكر أيضا أنه وجد بخط أبي عبد الله الشاذاني أني سمعت العاصمي يقول: إن عبد الله بن محمد بن عيسى الملقب ببنان قال: كنت مع صفوان بن يحيى بالكوفة في منزل إذ دخل علينا محمد بن سنان فقال صفوان: إن هذا ابن سنان لقد هم أن يطير غير مرة فقصصناه حتى ثبت معنا و هذا يدل على اضطراب كان و زال‏[[8]](#footnote-8)

در رجال کشی درباره محمد بن سنان می نویسد: من أراد المعضلات فإلي و من أراد الحلال و الحرام فعليه بالشيخ يعني صفوان بن يحيى.[[9]](#footnote-9) محمد بن سنان روایات معضلی را نقل می کرده که فهم آن برای افراد دیگر مشکل است و تمام مطالبی که درباره او مطرح است مانند «یطیر غیر مره» در همین چارچوب است. احمد بن مالک الکرخی تصوّر کرده که غلوّی که به محمد بن سنان انتساب دارد، مرحله ای است که عبادات را ترک می کرده است اما از این استفاده نمی شود که غلوّ تنها منحصر در این مرحله است. حتی برخی از کسانی که متهم به غلو هستند، خودشان در ردّ غلات کتاب نوشتند. در ترجمه محمد بن اورمه - که در منقولات قاموس الرجال متهم به غلو شده- کتبی برای او ذکر شده که یکی از آنها کتاب الردّ علی الغلاه است.[[10]](#footnote-10)

در ترجمه محمد بن علی بن ابراهیم الهمدانی که متهّم به غلو است، کتاب رد بر غلات ذکر شده است.

این امر بدین سبب است که غلوّ محدوده مشخّصی نداشته که غلات را در آن دایره تعریف کنیم. به کسی که ردّ بر غلات می نویسد، مرتبه غلوی که دیگران قائل به آن هستند و او ردّ بر آن می نویسد را نمی توان منتسب کرد زیرا این شخص، در مقام ردّ این مرتبه از غلوّ است.

بحث شیخ صدوق درباره غلات را با کلام شیخ مفید در نقد دیدگاه شیخ صدوق، مقایسه کنید. همین تفاوت روشن می کند که دیدگاه این دو در معنای غلو متفاوت است. حتی اگر کتاب تصحیح الاعتقاد را برای شیخ مفید نیز ندانیم، برای یکی از علمای شیعه است و نشانگر تفاوت سخنان مطرح در این کتاب با کلام شیخ صدوق است. پس غلو چارچوب مشخصی ندارد.

فساد مذهب و تخلیط مرتبه پایین تر از غلو است و مثلا درباره راوی بیان شده: غالی نیست اما مخلّط است. همین امر نشان می دهد که فساد مذهب درجه بندی دارد و امری تشکیکی است که یک درجه آن به مرحله تخلیط رسیده اما به مرحله غلو نرسیده است. غلو نیز به همین صورت است و امری تشکیکی است.

در کافی وارد شده است:

مَرِضْتُ فَدَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيَّ لَيْلًا فَوَصَفَ لِي دَوَاءً بِلَيْلٍ آخُذُهُ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَلَمْ يُمَكِّنِّي فَلَمْ يَخْرُجِ الطَّبِيبُ مِنَ الْبَابِ حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ نَصْرٌ بِقَارُورَةٍ فِيهَا ذَلِكَ الدَّوَاءُ بِعَيْنِهِ فَقَالَ لِي- أَبُو الْحَسَنِ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ خُذْ هَذَا الدَّوَاءَ كَذَا وَ كَذَا يَوْماً فَأَخَذْتُهُ فَشَرِبْتُهُ فَبَرَأْتُ:" قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ لِي زَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْبَى الطَّاعِنُ أَيْنَ الْغُلَاةُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ.[[11]](#footnote-11)

به این معنا که اگر غلات این حدیث را که در آن، امام علیه السلام علم به غیب دارد و از غیب می داند نیاز من چیست و نیاز من را برطرف می کند، بدانند برای آنها خوب است. البته خود محمد بن علی ابو سمینه متهم به غلو است. « أَيْنَ الْغُلَاةُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ» به این معناست که این حدیث به غلات نرسید و اگر به آنها می رسید، خوشحال می شدند زیرا حدیثی باب میل غلات است و این نوع روایات که علم غیب برای ائمه علیهم السلام را اثبات کرده، برای غلات مطلوب است.

صاحب قاموس الرجال مسلم دانسته که به کسانی که اعتقاد به معجزه داشتن ائمه علیهم السلام به هیچ وجه غالی گفته نمی شود و متهم به غلو نمی شدند در حالی که در همین روایت، اتهام به غلو مطرح است.

نجاشی در شرح حال جعفر بن محمد بن مالک دارد:

كان ضعيفا في الحديث قال: أحمد بن الحسين كان يضع الحديث وضعا و يروي عن المجاهيل و سمعت من قال: كان أيضا فاسد المذهب و الرواية...[[12]](#footnote-12)

در رجال طوسی در باب من لم یرو عنهم علیهم السلام او را آورده، می نویسد:

ثقة و يضعفه قوم روى في مولد القائم أعاجيب.[[13]](#footnote-13)

از این تعبیر برداشت می شود که تعضیفات او به این خاطر است که اعاجیبی درباره مولد قائم نقل کرده است و قومی که او را تضعیف کردند، این اعاجیب را مناکیر می دانستند و به همین دلیل او را تضعیف کردند. پس «روی فی مولد القائم اعاجیب» توضیح وجه تضعیف اوست با اینکه ثقه است.

قرائن دیگری نیز وجود دارد که با مراجعه به مراتب اتهام به غلو روشن می شود که غلوّ و فساد مذهب و تخلیط، بحث مشخص و چارچوب دار نیست و حتی ابن غضائری که بسیار سخت گیر است درباره محمد بن اورمه می گوید:

و ما رايت شيئا ينسب إليه تضطرب في النفس إلا أوراقا في تفسير الباطن و ما يليق بحديثه و أظنها موضوعة عليه.[[14]](#footnote-14)

تفاوت دیدگاه ها درباره غلو و فساد مذهب و تخلیط، کاملا مشهود است. در کتاب اوائل المقالات دیدگاه های متفاوتی درباره مقامات ائمه علیهم السلام نقل شده است. یا شیخ مفید با وجود اینکه قائل به برخی از مراحل مقامات است، منکر برخی دیگر از مراحل است. در نتیجه، شکی نیست که تعابیری مانند غلو و فساد مذهب از اموری نیست که همه در مصادیق آن اتفاق نظر داشته باشند.

بنده در مقام ارزش گذاری نیستم و نمی خواهم بیان کنم که چه چیزی در مقامات ائمه علیهم السلام صحیح است و اعتقاد به کدام مرحله، غلو است. بلکه تنها در مقام بیان این مطلب هستم که دیدگاه ها درباره مقامات ائمه علیهم السلام و غلوّ بسیار متفاوت است و برخی اعتقاد به یک مرحله را نشانگر اعتقاد بالای شخص می دانند و برخی دیگر اعتقاد به همین مرحله را غلو تلقّی می کنند. در شهرها و زمان های مختلف تفاوت در این دیدگاه ها وجود داشته است مثلا در اصفهان حجت الاسلام شفتی نوعی دیدگاه داشت و افراد دیگر تفاوت های دیدگاهی داشتند. فارغ از ارزش گذاری این دیدگاه ها، مقصود این است که اختلاف در این مورد وجود دارد و این اختلاف در زمان کنونی نیز موجود است. باید مجموع روایات و ادله عقلیه را دید و آنها را جمع بندی کرد و نتیجه گرفت که به کدام مرحله از مقامات باید اعتقاد داشت و کدام مرحله از مقامات، غلو است؟ و نباید دو طرف قضیه را مسلّم دانست و اعتقاد به یک مرحله را غلو دانست یا از طرف مقابل، اعتقاد ندانستن به همین مرحله را تقصیر دانست. با این بیان روشن شد، بحث ما وابسته به دیدگاه مختار در مقامات ائمه علیهم السلام و روشن کردن معنای غلو نیست و تنها مقصود آن است که دیدگاه ها در اموری مانند غلو و فساد مذهب، متفاوت است و به همین دلیل، شهادت به این امور کاملا حدسی است و حجیت ندارد و تضعیفاتی که به منشأ غلو باشد، معتبر نیست.

البته باید دقت داشت، لازم است توثیق راوی ثابت شود. در بسیاری از موارد، ضعیف بودن راوی به خاطر نبود امارات بر توثیق است. پس اگر اماره بر توثیق وجود داشته باشد، تضعیفی که روشن است بر پایه متن شناسی و استنباط است – که تضعیف به منشأ غلو و فساد مذهب از همین سنخ است- قابلیت مقابله با اماره توثیق ندارد.

### بررسی ملازمه بین غلو و کذب

ذکر این نکته سودمند است که فی الجمله این تصور وجود داشته که نوعی ملازمه بین غلو و کذب وجود دارد. در برخی از روایات وارد شده که برخی غالیان به حدی دروغگو هستند که «حَتَّى إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَحْتَاجُ إِلَى كَذِبِهِ.»[[15]](#footnote-15) روایت مذکور (لیحتاج الی کذبه) ناظر به مقامات بالای غلو است که ائمه علیهم السلام را خدا می دانستند. اما در کتب رجال مکرّر، بحث غلو و کذب همراه هم ذکر شده است. احتمال دارد عالم رجالی، دیدگاه راوی را باطل می دانسته و به خاطر نقل این مضمون باطل، راوی را دروغگو دانسته است. پس کذب برای او از راه خارجی اثبات نشده و معلول همین غالی دانستن راوی است.

#### جایگاه دروغ در گروه های باطنی

به تناسب ذکر این نکته مفید است که از نقلیات گروه هایی که جنبه باطنی داشتند، پی برده می شود که به راحتی دروغ می گفتند. یکی از آنها حسین بن حمدان خصیبی مؤلف الهدایه الکبری است. برخی از نقلیاتی که در الهدایه الکبری موجود است و قرائنی دارد که از کافی اخذ شده، متفاوت از کافی نقل شده است و روشن است هر جا با اعتقادات او همخوانی نداشته را تغییر داده و به صورت متفاوت در الهدایه الکبری نقل کرده است. پس از مقابله نقلیات الهدایه الکبری با کافی، این نتیجه حاصل شد. یکی از دیگر از منابع الهدایه الکبری، کتاب اثبات الوصیه است که بنابر تحقیق کتاب الاوصیاء شلمغانی است. پس از مقابله روشن می شود که در الهدایه الکبری نقلیات از اثبات الوصیه را نیز دستکاری کرده است.

به همین جهت اخیرا کتاب هایی از نُصیریه منتشر شده که در آنها حرف هایی وجود دارد که تا به حال نشنیدیم. مثلا می گویند: مرحوم نعمانی از نصیریه است و مطالبی درباره ابن شعبه مطرح شده که جزو نصیریه است. هر چند در کتب قدمای ما هیچ اثر و ذکری از ابن شعبه حرّانی صاحب تحف العقول موجود نیست و به همین دلیل درباره او سخنی ندارم، اما نعمانی در منابع احادیث شیعه به وضوح شیخ الطائفه معرفی شده است و به همین دلیل مطالب نصیریه در این زمینه به هیچ وجه قابل اعتماد نیست. بر همین اساس مطالبی از نصیریه که با سخنان بزرگان شیعه معارض است، به هیچ وجه قابل اعتماد نیست. شخصی مقاله ای درباره نعمانی نوشته بود و مطالب نصیریه را نقل کرده بود در حالی که نقلیات آنها معتبر نیست و آنها به راحتی دروغ می گفتند.

پس هر چند غالیان و جریان های باطنی اهل دروغ بودند، اما جریانات متهم به غلو، ملازم با کذب نبودند. همین که برخی از غالیان، دروغگو بودند، تصور شده که بین غلو و کذب ملازمه وجود دارد و کسانی که متهم به غلو می شدند به کذب نیز متهّم می شدند.

در جمع بندی باید به دو نکته دقت کرد:

1. برخی از مواقع ائمه رجال از طریق غالی بودن، کاذب بودن را نتیجه گرفتند.
2. برخی از غالیان واقعی، کاذب بودند. مانند ابو الخطاب که در روایات بیان شده بر ائمه علیهم السلام دروغ می بستند.

پس همین که غالی کذاب داریم، منشأ می شده که تمام کسانی که به غلو متهم می شدند – و لو به معنای وسیع آن- به کذب نیز متهم می شدند. درباره محمد بن سنان، احتمال دارد فضل بن شاذان مراتبی که محمد بن سنان به آن قائل بوده را کذب می دانسته و به همین دلیل او را متهم به کذب کرده است. پس تکذیب های بر پایه غلو، حجیت تعبدی ندارد. چنانچه در جلسه گذشته بیان شد، اهل تسنن هم که راوی را کاذب می دانستند به این دلیل نبوده که کذب از او دیده باشند بلکه روایتی که راوی در مورد مدح ائمه علیهم السلام و مطاعن دشمنان اهل بیت نقل کرده را کذب می دانستند و به همین دلیل راوی را متهم به کذب می کردند و او را ضعیف می شمردند. پس ابتدا دروغ بودن متن روایت را اثبات می کردند و با اثبات دروغ بودن متن، راوی را دروغگو تلقّی کردند. علمای رجال شیعه نیز گاهی به همین نحو رفتار می کردند و با دروغ دانستن مضمون یک روایت، راوی آن را متهم به کذب می کردند.

هر چند قصد نداشتم این بحث را به این تفصیل ورود کنم اما به این علت که بحثی حیاتی و مهم بود و باعث تصحیح نگاه به رجال می شود و کل نگاه به رجال را زیر و رو می کند، درباره آن بحث کردیم. رویکرد ما در مباحث، مسأله محور نیست بلکه فایده محور است و بحثی که فایده دار باشد و تأثیر جدی در استنباط داشته باشد را بحث می کنیم هر چند سعی می کنیم آن را با تفصیل زیادی طرح نکنیم.

1. الخصال؛ ج 2، ص: 614 [↑](#footnote-ref-1)
2. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص360.](http://lib.eshia.ir/11021/1/360/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج2، ص203.](http://lib.eshia.ir/86808/2/203/)

حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ ص لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ السَّهْوُ فِي صَلَاتِهِ فَقَالَ كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُو هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ فِيهِمْ قَوْماً يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع لَمْ يُقْتَلْ وَ أَنَّهُ أُلْقِيَ شِبْهُهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَ أَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع وَ يَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا «6» فَقَالَ كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللَّهِ وَ لَعْنَتُهُ وَ كَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللَّهِ ص فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ع سَيُقْتَلُ وَ اللَّهِ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْراً مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاغْتِيَالِ مَنْ يَغْتَالُنِي أَعْرِفُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَزَّ وَ جَلَ‏ وَ أَمَّا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا فَإِنَّهُ يَقُولُ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةً وَ لَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ كُفَّارٍ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ مَعَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُمْ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ ع سَبِيلًا مِنْ طَرِيقِ الْحُجَّة [↑](#footnote-ref-3)
4. إعتقادات الإمامية (للصدوق)، ص: 97 [↑](#footnote-ref-4)
5. کمال الدین؛ ج2، ص: 484 [↑](#footnote-ref-5)
6. قاموس الرجال؛ ج 1، ص: 66 [↑](#footnote-ref-6)
7. فلاح السائل؛ ص: 13 [↑](#footnote-ref-7)
8. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص328.](http://lib.eshia.ir/14028//328/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج، ص508.](http://lib.eshia.ir/14015//508/) [↑](#footnote-ref-9)
10. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص329.](http://lib.eshia.ir/14028//329/) [↑](#footnote-ref-10)
11. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص502.](http://lib.eshia.ir/11005/1/502/) [↑](#footnote-ref-11)
12. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص122.](http://lib.eshia.ir/14028//122/) [↑](#footnote-ref-12)
13. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص418.](http://lib.eshia.ir/14027//418/) [↑](#footnote-ref-13)
14. رجال ابن الغضائری؛ ج 1، ص: 94 [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج8، ص254.](http://lib.eshia.ir/11005/8/254/)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ مِمَّنْ يَنْتَحِلُ هَذَا الْأَمْرَ لَيَكْذِبُ حَتَّى إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَحْتَاجُ إِلَى كَذِبِه‏ [↑](#footnote-ref-15)